

# اسلام و مسلمانان در کشور ساحل عاج

## تاریخ نفوذ اسلام در این کشور

۲۵۰ هزار نفر است .

یکی دیگر از شهرهای مهم این کشور ، شهر «بواکی» است که از شهرهای شمالی کشور و مرکز سکونت مسلمانان می باشد و دارای يك مؤسسه علمی و عربی است که اساتید عرب در آن تدریس می کنند .

در ساحل عاج ، زبانها و لغت های گوناگونی رایج است که بالغ بر حدود ۶ زبان می شود ، این زبانها در میان قبایل این کشور متداول است ولی زبان رسمی کشور ، زبان فرانسوی است که از آثار استعمار این کشور توسط فرانسه است .

از قبایل بزرگ ساحل عاج ، قبیله : «ماندا» ، «دولا» و «هیستوفا» است که قبایل مسلمان هستند و در شمال این کشور سکونت دارند . رئیس جمهوری از یکی از این قبایل است .

### وضع اقتصادی و کشاورزی

ساحل عاج از کشورهایی است که در اقتصاد خود متکی به کشاورزی است و از جمله کشورهای «در» لفا ورق بزیند

### مساحت کشور

ساحل عاج ، یکی از کشورهای جوان غرب آفریقا است که در کناره «خلیج گینه» در ساحل «اقیانوس اطلس» واقع شده است این کشور از طرف شرق با کشور «غنا» ، از طرف غرب با «گینه» و «لیبریا» از سمت شمال با «ولتای علیا» و کشور «مالی» و از سمت جنوب با ساحل خلیج گینه هم مرز است و این مرز آبی ، ۳۴۰۰ میل طول دارد . مساحت این کشور ۱۲۷۷۵۰۰ میل مربع و جمعیت آن طبق سرشماری سال ۱۹۷۶م در حدود ۶ میلیون نفر است . مسلمانان ۶۰٪ و مسیحیان ۱۰٪ کل جمعیت کشور را تشکیل می دهند و ۳۰٪ از جمعیت ساحل عاج را مردم بدوی و بت پرست تشکیل می دهند که از آئین مشخصی پیروی نمی کنند

### تعداد جمعیت

پایتخت ساحل عاج ، شهر «ابیدجان» است که در ساحل گینه قرار گرفته و در قاره آفریقا موقعیت چشمگیری دارد و از پایتخت های پیشرفته در آفریقا بشمار می رود و تعداد جمعیت آن بالغ بر

# نیازمندیهای تبلیغی کشور ساحل عاج

## دورنمایی از وضع اقتصادی وبازرگانی این کشور

از محل صادرات آن، درآمد بزرگی عاید کشور میگردد همچنین ساحل عاج دارای معادن طلا، منگیز، آهن، و مس نیز می باشد ولی هنوز این معادن در حدبازرگانی و صادرات، مورد بهره برداری قرار نگرفته است.

رو بهمرفته این کشور پس از جنگ جهانی دوم در اثر صنایع، پیشرفتهائی کرده است ولی هنوز صنایع آن، تکامل نیافته است و بیشتر به تولیدات کشاورزی اتکاء دارد.

### تاریخ نفوذ اسلام

موج گسترش اسلام در صحرای کبیر از همان آغاز پیدایش خود در قرن اول هجری، توانست به نقاط دوردست در غرب قاره آفریقا برسد و روه سوی جنوب پیشروی نماید، ولی اسناد تاریخی موثق و معتبری در دست نیست که ثابت کند: مسلمانان پیش از قرن هجدهم میلادی به خلیج گینه در کناره اقیانوس اطلس رسیده باشند زیرا در صورتی که نفوذ و گسترش اسلام در منطقه مرکزی و غرب آفریقا از قرن سوم هجری (قرن دهم میلادی) آغاز شده باشد، بعید است که در همان تاریخ یا کمی بعد از آن به خلیج گینه برسد.

ولی میتوان گفت که جنبش مراپطین (مرزداران) به رهبری «عبدالله بن یاسین» که در قرن

حال پیشرفت است که برای افزایش تولیدات خود کوشش می کند و درآمد آن متکی به صادرات محصولات کشاورزی مانند: قهوه و کاکائو است. کشاورزان این کشور، محصولات مانند برنج، ذرت، ارزن، لوبیای سودانی، گندم، موز، پنبه کاکائو، و آناناس کشت می کنند. ساحل عاج در تولید کاکائو در درجه اول. و کشور برزیل در رتبه بعدی قرار دارد.

دامداری، بیشتر در مناطق شمالی به چشم می خورد که مردم آنها به پرورش گاو و گوسفند و بز اشتغال دارند ولی این دامداری به قدری نیست که برای صادرات مواد حیوانی کافی باشد، بلکه حتی گاهی کمبود این مواد از کشور «مالی» و «ولتای علیا» تأمین می گردد.

اشتغال به ماهیگیری در رودخانه های داخلی و همچنین در اطراف خلیج گینه رواج دارد ولی صید ماهی به مقدار کم صورت میگیرد و برای صادر کردن به مقدار زیاد، کافی نیست.

در کشور ساحل عاج، جنگلهائی نیز وجود دارد که مردم و دولت از چوبهای آنها استفاده میکنند و دولت، مازاد مصرف داخلی را به خارج صادر می کند، چوب سومین محصولی است که این کشور صادر میکند و از نوع مرغوب است.

در این کشور، معدن الماس هم وجود دارد و

چهاردهم هجری (قرن یازدهم میلادی) در یکی از جزایر «سنگال» رخ داد توانست پایه های اسلام را در بسیاری از نواحی غرب قاره آفریقا استوار سازد «ابوبکر لمتونی» همراه دیگر مرزداران بمسوی جنوب حرکت کرد تا آئین اسلام را در میان قبایل بت پرست تبلیغ کند .

در اواخر قرن هیجدهم میلادی ملت مسلمان «فولانی» توانستند در سمت جنوب به مناطق دور دستی برسند به طوری که می توان ادعا کرد که اسلام در سمت جنوب اگر به ساحل اقیانوس اطلس نرسیده باشد، حداقل تا حدود خلیج گینه پیش رفته است .

از این گذشته بسیاری از مناطق شمالی ساحل عاج در زمان توسعه امپراتوری مالی، در دوره حکومت سلطان «منساموسی» جزء قلمرو این امپراتوری بود و این کشور ، یک کشور اسلامی بشمار می رفت .

علاوه بر اینها ، یکی از شهرهای شمالی ساحل عاج در سه راه قافله ها قرار گرفته بود و این راه ، شهر «تمبکتو» یعنی بزرگترین شهر دولت مالی را باشهر «سوکوتو» پایتخت فولانی در شمال نیجریه بهم مرتبط می ساخت و این خود دلیل روشنی است بر اینکه این مناطق از همان آغاز گسترش اسلام تحت تاثیر این آئین قرار گرفته است

هر کس که جنبش اسلامی مردم سیاه پوست آفریقا را مورد مطالعه قرار دهد که چگونه بدون وابستگی سیاسی یا مرزهای ساختگی در راه اسلام مبارزه می کردند ، این معنی را تصدیق خواهد کرد که از رهگذر همین جنبش بود که نفوذ اسلام از قرن چهارم هجری به این منطقه رسید و شمال ساحل عاج

را فرا گرفت .

در آن زمان ، بخش شمالی این کشور ، جزء قلمرو کشور «فوتاجالون» بود که زمامدار آن یک نفر مسلمان بنام «ساموری توری» بود که بعدها توسط فرانسویان اسیر گردید . وی جد زمامدار کنونی این کشور یعنی آقای «احمد سوکو توره» است .

این حوادث تاریخی نشان می دهد که اسلام در میان مردم ساحل عاج ، یک آئین ریشه دار و قدیمی است و مردم مسلمان این کشور ، جزئی از امت بزرگ اسلامی هستند ، امتی که اکنون تعداد آن قریب یک میلیارد نفر از کل جمعیت ۴ میلیارد نفری جهان را تشکیل می دهد (یعنی  $\frac{1}{6}$  کل جمعیت دنیا) .

## استعمار پرتغال به بهانه ی اکتشافات جغرافیائی

در قرن پانزدهم میلادی ، دولت پرتغال یک سلسله اقدامات و فعالیت های صلیبی و ضد اسلامی را آغاز کرد ، این اقدامات زیر پوشش تحقیقات علمی و اکتشافات جغرافیائی صورت می گرفت ولی ماهیت آن ، مبارزه با اسلام بود .

کشتی های پرتغال به خلیج گینه رسید و به بهانه روابط تجاری با ملت های ساکن این ساحل ، به ویژه به دستاویز تجارت «عاج» که در آن هنگام در این کشور فراوان بود (و این کشور به همین مناسبت ساحل عاج نامیده شده است) مستعمراتی در ساحل اقیانوس اطلس به چنگ آورد . ورود استعمار پرتغال ، آغاز خطر حقیقی برای نشر و تبلیغ اسلام

لطفا ورق بزنید ←

## اسلام و مسلمانان در کشور ساحل عاج

در سال ۱۹۵۸ م جمهوری مستقل ساحل عاج اعلام گردید و در سال ۱۹۶۰ م به استقلال رسید و در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد درآمد

### هیئت‌های تبشیری مسیحی

پس از استعمار این کشور، فعالیت‌های گروه‌های تبشیری (تبلیغی) مسیحیت آغاز گردید زیرا استعمار زمین‌ها را برای فعالیت این گروه‌ها آماده ساخت تا از این طریق در کشوری که مردم آن قبلانامی از انجیل و صلیب و مسیح نشینده بودند، ملتی مسیحی پرورش دهند و متقابلاً از این راه، منافع دراز مدت استعمار گران تأمین گردد. اما در حال این کوششها فقط توانست ۱۰٪ مجموع جمعیت این کشور را پیرو مسیحیت کند، اما در اثر نقشه‌های کلیسا و مسیحیت، اکثر پست‌های سیاسی و دولتی در دست مسیحیان یعنی فارغ‌التحصیلان مدارس که توسط گروه‌های تبشیری ساخته شده بود، قرار گرفت و مثل همه مستعمرات فرانسه، تحصیل و سوادآموزی در انحصار مسیحیان قرار گرفت.

در این کشور، اقلیت یهودی و بسیاری از هندوها و مجوسی‌ها نیز وجود دارند.

در حال صلیبی‌ها و مزدوران استعمار و گروه‌های تبشیری و همه دشمنان اسلام با تمام امکانات و نیرو، در برابر تبلیغ اسلام و جلوگیری از نفوذ و پیشرفت این آئین در ساحل عاج ایستادگی می‌کنند، زیرا درک و آگاهی اسلامی در میان ملت‌های سیاهپوست و به ویژه مسلمانان ساحل عاج بسیار عالی، و ایمانشان فوق‌العاده قوی و نیرومند است و با دسایس استعمار گران متزلزل نمی‌شود.

لطفاً بقیه را در صفحه ۶۰ مطالعه فرمائید

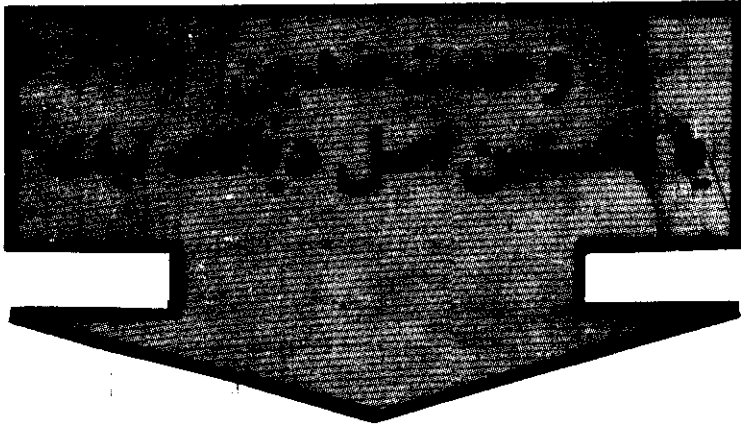
در این مناطق و سرآغاز شوم عصر استعمار در آفریقا بود و از آن تاریخ کشورهای اروپائی به منظور تسلط بر مقدرات ملت‌های آفریقا، و استثمار آنها، به رقابت برخاستند.

از این رو می‌توان گفت که پرتغال، راه را برای نفوذ استعمار و ورود هیئت‌های تبلیغی مسیحی هموار کرد و مبلغان مسیحی بفتح استعمار، قدم به این قاره نهادند و با کینه و عداوتی که نسبت به اسلام و تمدن شکوفای اسلامی داشتند، به فعالیت پرداختند.

### استعمار فرانسه

قرن هجدهم میلادی شاهد حضور گسترده فرانسه در بسیاری از کشورهای قاره آفریقا بود زیرا فرانسه بعد از شکست‌های خود در اروپا، تصمیم گرفت که یک اقدام دامن‌دار استعماری در غرب این قاره به عمل آورد، بدنبال این تصمیم، فرانسه توانست بسیاری از ملت‌ها و دولت‌های این قاره را تحت سیطره خویش در آورد و نفوذ خود را در این مناطق به‌طور گسترش بدهد.

از میان مناطق ساحلی، کشور ساحل عاج تحت سیطره فرانسوی‌ها قرار گرفت و آنان توانستند در سال ۱۸۴۲ م پیمانی با پادشاه بیگانه این کشور بفتح فرانسه منعقد سازند. این پیمان، ساحل عاج را به صورت تحت‌الحمایه فرانسه در آورد، سپس فرانسوی‌ها به سوی شمال پیشروی کردند و در سال ۱۸۹۸ م قهرمان مسلمان «ساموری توری» را شکست داده مرزهای کشور خود را توسعه بخشیدند و در سال ۱۹۳۶ ساحل عاج، در آن سوی دریاهای جزعلمرو فرانسه گردید.



فلسفه و روش‌های علمی در جامعه‌شناسی

آشنائی با افکار فلسفی و اجتماعی مارکس، در گرو این است که نخست به مطالعه مکتب فلسفی مارکس و شناخت ایدئولوژی او بپردازیم. پس از فراغت از این بخش خواسته‌های او را از این مکتب که همان مبارزه‌های او با نظام‌های حاکم سپس اجراء اقتصاد اشتراکی است مورد بررسی قرار دهیم و هرگز نباید زیباییاتی خواسته انقلابی او، ما را مجذوب خودسازد، و ناخودآگاه تحت تأثیر عوامل عاطفی قرار بگیریم و در شناخت ایدئولوژی و مکتب فلسفی او دقت لازم به عمل نیاوریم.

روشن‌تر بگوییم: مارکس مکتبی دارد، و خواسته‌ای، مکتب فلسفی او همان اصول چهارگانه دیالکتیک است که طی مقالاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد و خواسته او همان مبارزه‌پس‌گیر و بی‌امان او با نظام‌های موجود در جهان در مرحله نخست، آنگاه اجراء برنامه‌های کمونیستی در

مرحله بعد می‌باشد. شکی نیست که افکار انقلابی او این که پیوسته خود را در سنگر پرخاشگری قلمداد می‌کند، از تقدس خاصی برخوردار است و می‌تواند بسیاری از جوانان را به سوی خود جذب کند و آنان را به خاطر همین خواسته‌های به‌ظاهر زیبا، با حمایت از اصول فلسفی و ایدئولوژی او برانگیزد.

شکی نیست که افکار انقلابی مارکس از یک نوع جاذبه خاصی برخوردار است، و همین سبب شده است که گروهی در شرق و غرب که از مظالم نظام‌های حاکم به ستوه آمده‌اند به مکتب وی گرایش پیدا کنند، هر چند از خصوصیات مکتب فلسفی او آگاه نباشند. روش تحلیل علمی این است که هر نوع ایدئولوژی و مکتب فلسفی، دوازده نوع عامل عاطفی مورد بررسی قرار گیرد، و حساب اصول فلسفی را، از



## وحدت ضدین یا نخستین اصل دیالکتیک

### اتحاد ضدین در منطق ارسطو

مقصود از تضاد، در منطق ارسطو حالات مختلف اجسام است که به خاطر اختلاف و تباینی که باهم دارند، هرگز در جسم واحدی در زمان واحدی، جمع نمی گردند. هرچند در دوزمان، یاد ممکن جمع می شوند.

مثلاً: مثلث و مربع بودن، از خواص جسم است که هرگز ممکن نیست یک جسم در یک زمان هم مثلث و هم مربع باشد، و این نوع تضاد را تضاد «کسی»

می گویند، هم چنانکه ممکن نیست یک جسم در یک زمان، هم سفید و هم سیاه باشد، فعلا کار نداریم

که آیا واقعیتی به نام رنگ داریم یا این که واقعیت رنگ جز اختلاف تعداد اتمهای جسم و اموری از

این قبیل چیزی نیست، ولی در هر حال در آن لحظه ای که گوشه کاغذ، محکوم به سفیدی است،

نمی تواند محکوم به سیاهی نیز باشد، و یا چیزی که در مشام فردی بد بو است، در همان لحظه در مشام

همان فرد خوشبو باشد، یا چیزی که در ذائقه فردی شیرین است در همان لحظه، در ذائقه همان فرد تلخ

و ترش باشد و همچنین است گرمی و سردی یک آب نسبت به یک نفر در یک زمان. و این نوع از تضاد

را تضاد «کیفی» می گویند.

تضاد در این فلسفه، دو حالت مختلف جسمانی است که به خاطر اختلاف و ناسازگاری باهم جمع

نمی شوند، مانند اختلاف های کمی و کیفی به گونه ای که بیان شد. و اتحاد این نوع از تضاد با

توجه به شرایطی که یاد آور شدیم (در یک زمان و در یک مکان)، نه تنها در منطق ارسطو، ممنوع است

بلکه اگر هگل و مارکس نیز از منطق ارسطو آگاهی داشتند آن را ممنوع می شمردند.

نتایج اجتماعی آن جدا سازیم، و مکتب را به طور جداگانه با محک علمی و منطقی بسنجیم. هرگاه اصول پیشنهادی او را صحیح و با برجا یافتیم آنگاه به تحلیل نتایج و خواسته های آن بپردازیم و ببینیم که آیا این اصول فلسفی، چنین نتایجی را در بر دارد یا نه؟ و هرگز نباید در تحلیل علمی از روش تعلیمات حزبی و تبلیغات فرقه ای پیروی کنیم و خطه شی و عمل های انقلابی و اجرائی را گواه بر صحت ایدئولوژی و تئوری های بنیادی بگیریم.

\* \* \*

اکنون وقت آن فرا رسیده است که به تحلیل نخستین اصل از اصول دیالکتیک بپردازیم. و آن

اصل «وحدت تضاد» یا اتحاد ضدین و جمع نقیضین است، در حالی که اجتماع دوزد یاد و نقیض، در

منطق ارسطو محال و ممنوع می باشد ولی وحدت ضدین و نقیضین در فلسفه مارکس و هگل، نخستین

اصل و یا اصل اساسی به شمار می رود، از این جهت برخی تصور کرده اند که دیالکتیک به نبرد با منطق

ارسطو برخاسته، و امتناع اجتماع ضدین و یا نقیضین را که منطق ارسطو آن را باطل می شمارد،

ابطال کرده اند! در صورتی که جریان به گونه دیگر است، و تضاد و نقیضین مورد نظر ارسطو، با

وحدت تضاد و نقیضین مورد نظر دیالکتیسین ها، فاصله زیادی دارد، و جزیک اشتراك اسمی،

کوچک ترین مشابهتی میان آن دو وجود ندارد.

از این جهت قبلاً نقطه نظر ارسطو و پیروان او را از امتناع ضدین و نقیضین روشن می سازیم آنگاه

به تشریح نظریه دیالکتیسین ها درباره این اصل می پردازیم.

## وحدت ضدین یا نخستین اصل دیالک تیک

### اتحاد نقیضین

وایجاب، و بود و نبود يك شیء اعم از مجرد مادی اعم از جسم و عوارض آن صورت بگیرد. در اصطلاح به آن نقیضین میگویند، و جمع میان آن دو در ظروف و شرایط خاصی متنتح به شمار میرود. و اگر، هگلیسم و مارکسیسم از واقعیت نقیضین و شرایط امتناع اجتماع آن‌ها آگاهی داشتند هرگز امتناع وحدت نقیضین در اصطلاح ارسطو را انکار نمی‌کردند.

تا این جا به گونه‌ای روشن با اصطلاح ضدین و نقیضین در منطق ارسطو آشنا شدیم و دو مطلب یاد شده در زیر برای ما روشن میگردد:

۱- تضاد مربوط به حالات کیفی و کمی مختلف اجسام است، که به خاطر اختلاف و خصیصه‌ی «طردی» که این حالات باهم دارند، هرگز جمع نمی‌شوند، در حالی که، مسئله نقیضین مربوط به بود و نبود يك شیء، است نه حالات يك موجود.

۲- تضاد دو حالت وجودی شیء است، که اجتماع آن دو ممنوع است، نه «ارتفاع» آن‌ها یعنی باهم جمع نمی‌شوند، ولی ممکن است هیچ کدام از آنها نباشد، مثلاً يك جسم نمی‌تواند در آن واحد هم به شکل مربع و هم به شکل مثلث باشد ولی در عین حال میتواند به شکل هیچ کدام از آنها نبوده بلکه به شکل اسطواناته‌ای باشد از این جهت در منطق ارسطو می‌خوانیم که اجتماع ضدین ممکن نیست ولی ارتفاع آنها نامعی ندارد.

در حالی که جریان در «نقیضین» برخلاف این است، نقیضین نه قابل جمعند، و نه قابل رفع، یعنی نمی‌توان، اجتماع آن دو را صحیح دانست و نه ارتفاع و نبودن هر دو را، زیرا اگر يك شیء

لطفاً ورق بزنید

بر خلاف تضاد، که مربوط به حالات مختلف و غیر قابل جمع اجسام است مقصود از نقیضین، بود و نبود يك شیء است، که از آن به وجود و عدم شیء، تعبیر می‌آورند، هر چیزی را که شما در نظر بگیرید یا موجود است و یا موجود نیست، یا از هستی، بخشی دارد، یا ندارد، سرانجام از وجود و عدم خالی نیست در منطق ارسطو، به وجود و عدم، «به بود و نبود» يك شیء، نقیضین می‌گویند، و وحدت و اجتماع آنها محال می‌باشد و این مطلب آن چنان بدیهی است که در رأس همه بدیهیات قرار دارد و پایه تمام تصدیق‌ها و نظریات دیگر می‌باشد و لذا آن را «**القضایا**» می‌نامند. اینکه می‌گوئیم اجتماع دو نقیض ممکن نیست مقصود این نیست که اجتماع آنها مطلقاً ممکن نیست بلکه مقصود اینست که دو نقیض تحت شرایط هشت گانه و یا بیشتر محکوم به امتناع اجتماع می‌باشد، و شرط مهم، همان وحدت زمانی و مکانی است. مثلاً هرگز نمیتواند يك فرد در يك لحظه و در يك مکان، هم موجود باشد و هم موجود نباشد هر چند در دو زمان و یا دو مکان می‌تواند، هم موجود باشد هم نباشد، هم چنانکه می‌گوییم امروز هوا آفتابی است، دیروز هوا آفتابی نبود هوای اطاق گرم است هوای بیرون گرم نیست اگر می‌بینید که این نفی و اثبات صادق است، به خاطر این است که زمان و مکان آنها دو تا است و اگر زمان و مکان آنها یکی بود هرگز اجتماع آنها ممکن نبود.

خلاصه هر نوع قضاوت و داوری مربوط به سلب

## وحدت ضدین یا نخستین اصل دیالگ تیک

نام ماوراء طبیعت داریم ؟

از این جهت صاحب هیچ مکتب و اندیشه‌ای نمی‌تواند بدون پذیرفتن صحت اصل امتناع اجتماع نقیضین و ارتقاع آن، از «تز» خود دفاع کند، و یا مکتبی را عرضه نماید .

در بحث‌های آینده به روشنی ثابت خواهیم کرد که فلسفه «شدن» و انکار «نبات و حتمیت و قطعیت همه افکار و آراء، که هگل و مارکس از آن جانبداری می‌کنند و آن را حربه قاطعی برای تخریب مکاتیب به کار می‌گیرند، بر فرض صحت، به «خود تخریبی» مکتب خود آنان نیز منجر خواهد شد و با پذیرفتن آن، هگلیسم و مارکسیسم استواری و قرار خود را از دست خواهد داد .

در این جا ، مرحوم صدر المتألهین سخن بس ارزشمندی دارد که به گونه فشرده نقل می‌کنیم: «پایرجاترین سخن، آن دسته از علوم است که در همه جا صادق باشد و پایرجاتر از آن گفتاری است که راست بودن آن بدیهی باشد، بدیهی تراز همه، چیزی است که انکار آن اساس و پایه هر نوع سفسطه‌گری باشد و آن عبارت از این است که بگوییم: «بیان هستی و نیستی واسطه‌ای نیست، تصدیق این قانون پایه تمام تحلیل‌هاست و انکار آن، انکار تمام مقدمات و نتایج است (۱)»

\* \* \*

اکنون با این روشنی باید دید ، هگل پایه گذار

دیالک تیک ، چگونه این اصل عقلی و بدیهی را نادیده گرفته است و از وحدت ضدین و نقیضین دم زده است و در تحلیل بحث خواهد دید که این اصل بر استواری و استحکام خود باقی است و آنچه را که هگلیسم و مارکسیسم نام آن را وحدت تضاد و یا جمع بین وجود و عدم نهاده‌اند ، ارتباطی به اصل استوار، ارسطویی ندارد.

نمی‌تواند هم موجود باشد و هم معدوم ، همچنین نمی‌تواند نه موجود باشد و نه معدوم .

### امتناع اجتماع دو نقیض پایه هر گونه

تصدیق است

در منطق ارسطو، اصل «امتناع نقیضین» پایه هر نوع استدلال و تصدیق به شمار می‌رود. و بدون پذیرفتن این اصل به هیچ اصل و قضیه‌ای نمی‌توان استدلال نمود و یاقین پیدا کرد .

فرض کنید با دلایل استوار، ثابت شد که مساحت دایره مساوی است با ضرب مجذور شعاع در عدد پی (۴/۱۳) آیا با تصدیق این اصل می‌توان گفت: نقیض آن، که همان مساوی نبودن است، نیز صحیح است؟ به طور مسلم نه. زیرا اگر با تصدیق این قضیه، نقیض آن را نیز صحیح بدانیم در این صورت باید تصدیق خود را پس بگیریم زیرا محیط دایره چگونه می‌تواند هم با عدد مزبور مساوی باشد و هم مساوی نباشد؟!

مارکسیسم با مکتب فلسفی و ایدئولوژی خاصی وارد میدان شده است و می‌خواهد آنرا اشاعه و گسترش دهد و مردم را به پذیرش آن دعوت کند، آیا می‌تواند در عین دعوت به ایدئولوژی خود، به مخالف و نقطه مقابل آن نیز دعوت کند ، و بگوید هر دو را به پذیرید؟! به طور مسلم نه.

یکی از اصول دیالک تیک ، حرکت عمومی جهان است آیا می‌تواند با دعوت به حرکت جهان، مارا به سکون آن معتقد سازد؟!

ماتریالیست‌ها می‌گویند: وجود هستی، با ماده و انرژی مساوی است. و جهانی به نام ماوراء طبیعت وجود ندارد، آیا با این فرض می‌تواند بگوید: که هستی با ماده مساوی نیست و جهانی به



روی این اصل، «حق حیات» مستلزم «حق معاش» است و برای اینکه انسان زنده بماند و انسانی زندگی کند لازم است نیازمندیهای نخستین او تأمین گردد و گر نه فشار گرسنگی و برهنگی ویایی-مسکنی و بی درمانی، هرگز به انسان فرصت استفاده از سایر حقوق را نمیدهد. بقول معروف: شکم گرسنه ایمان ندارد» انسان گرسنه گوشتی دین و ایمان را از یاد می برد. از این رو همه جا مسئله «معاش» یعنی تلاش و کوشش برای زنده ماندن و تهیه وسائل ضروری زندگی از مسائل مهم و حیاتی به حساب آمده است.

بر این حق بزرگ مانند سایر حقوق دو تکلیف مترتب است:

یکی تکلیف صاحب حق است که باید حق خود را بگیرد و چون هر حقی محتاج به احقاق یعنی خواستن و بدست آوردن است، لذا باید صاحب حق برای گرفتن حق خود در صورتی که مورد تعرض واقع شود، بایستد و اقدام کند و حق خویش را از ظالم بستاند که گویند: «حق گرفتنی است نه دادنی». تکلیف دوم متوجه مردم است که حق خود را در همه حال، محترم شمرده و در معرض هیچ گونه تعرض و تجاوز قرار ندهند.

بطور مسلم سه طریق معاش و یا جلوگیری از وسائل معیشت، سلب حق و تضییع نیروی حیاتی است که ظالم و غاصب مسؤول این ظلم و بی عدالتی است. اجتماع و مقامات مسؤول وظیفه دارند جلوی ظلم و بی عدالتی را بگیرند تا همه در جامعه به حقوق طبیعی خود برسند و اگر قانون و مقامات مسؤول احقاق حق نکردند باید مظلومان و محرومان جامعه خود دست بدست یکدیگر داده همه ظالم و هم تکیه-گاه او را از میان بردارند.

پس اجتماع بشری بر دو پایه حق و تکلیف برپا است: باید از طرفی بحق احترام کرد و حق مقصوب لطف روی بزند

اسلام و حقوق طبیعی

۲۲

داد الهامی

حق حیات  
حق معیشت

انحصار حوری

و توسعه طلبی

و فشار بر مضعفان

بهر شکل و صورت

ممنوع است

هر فردی از افراد انسان حق زندگی دارد و باید زنده بماند و برای بقای خود به غذا، لباس، مسکن، و لوازم دیگر زندگی نیاز دارد و نیز حق دارد و وسائل حیات و نیازمندیهای خود را تأمین نماید.

## حق حیات، حق معیشت

میکشمانند اجر سرباز مجاهد است در اسلام از بیکاری و سرباز دیگران شدن بشدت مذمت شده است :

طبق دستور دینی: «آنانکه خود را سرباز دیگران قرار داده‌اند از رحمت خدا دور هستند» ، مملعون

من الفی کله علی الناس «کسی که بار زندگی خود را بدوش سایرین بیندازد از رحمت خداوند دور است»

بدین ترتیب اسلام افراد را دعوت به کار و کوشش نموده و سربازی را موجب ذلت می‌شمارد .

### هر انسانی حق ادامه زندگی دارد

از دید اسلام ، فقر و ناداری يك تقدیر آسمانی نیست که انسان مجبور به تحمل آن باشد ، بلکه فرقی چیزی است که از ظلم و اجحاف و بی‌عدالتی ناشی می‌شود که نباید آنرا تحمل کرد به این معنی اگر در جامعه فقیر و بی‌چیزی پیدا شود نشانه آن است که در آن جامعه ظلم و بی‌عدالتی حکمفرما است که از ناحیه افراد فرصت طلب و انحصارگر به آن جامعه تحمیل شده است .

قرآن مجید کسانی را که داشتن خود را نداشته‌اند دیگران را به خدا نسبت می‌دهند تخلف و ملامت می‌کند و با تعجب قول آنان را نقل می‌نماید که می‌گفتند : «انطعم من لو یشاء الله اطعمه» آیاما کسانی را سیر کنیم که هر گاه خدا می‌خواست سیرشان می‌کرد ؟ !!

اسلام برنامه وسیع و جامعی برای ریشه کن کردن فقر ارائه داده است که اگر عملی شود در جامعه برای نمونه هم يك فرد محروم پیدا نمی‌شود . در اسلام مبارزه با فقر يك تکلیف عمومی و همگانی است . در اسلام بطور متقابل همه مسؤول اداره همه-اندوز جامعه اسلامی عیج امر لازمی نباید زمین بماند و هیچ فقیر و محرومی نباید وجود داشته باشد

را گرفت و از طرف دیگر تکلیف و انجام داد هر گاه در يك جامعه دولت و تمام افراد اجتماع حق را محترم شمرده و به انجام تکالیف و وظایفی که بر آنها متوجه است قیام داشتند سعادت و آسایش حتمی است وگرنه اضطراب و ناامنی گریبانگیر همه خواهد بود .

### اسلام و حق معیشت

در اسلام «حق معیشت» نیز مانند سایر حقوق طبیعی محترم شمرده شده تا آنجا که فرمود: « فقر کفر است» (۱) هر که معاش ندارد معاند ندارد (من لا معاش له لا معادله» آری در مکتب اسلام «معاش و معاد» نه تنها با هم ضد نیستند بلکه هماهنگ و

علت و معلول همد (الدنيا مزرعة الآخرة) ، فعالیت‌های اقتصادی و بکار انداختن نیروهای انسانی و بهره برداری از ذخائر طبیعی یکی از اساسیترین آموزشهای مذهبی است. اسلام با دید توحیدی که دارد همه انسانها را از يك ریشه میدانند و تأمین زندگی انسانی را برای همه لازم و واجب می‌شمارد :

رسول اکرم فرمود : «طلب الحلال فریضة علی کل مسلم و مسلمة» (۲)

بدست آوردن مال حلال برای تأمین زندگی و گذران معاش بر هر مردوزن مسلمان واجب است در حدیث دیگر آمده است : «من اکل من کدیده کان یوم القیمة فی عداد الانبیاء و یأخذ ثواب الانبیاء» (۳)

کسیکه از دسترنج مشروع خود زندگی کند در قیامت با پیامبران محشور شده ، و مانند آنان اجر دریافت خواهد داشت . در اسلام راجع به کار کردن و فعالیت‌های زندگی تشویق فراوان بعمل آمده است . در حدیث آمده :

«الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله» (۴)

اجر کسی که برای زندگی خود و غائله اش زحمت

(۱) کاد الفقر ان یکون کفراً . (۲-۳) بخار انوار ج ۲۳ ص ۶ (۴) مستدرک ج ۲/۲۴۴

## حق حیات، حق معیشت

و تافقر و محرومیت از جامعه ریشه کن نشود  
مسئولیت همه در این زمینه باقی است «کلکم راع  
و کلکم مسؤول عن رعیة».

در جامعه اسلامی باید میدان تلاش و فعالیت  
برای همه باز باشد تا همه بتوانند تمام نیازمندیهای  
خود را بر طرف سازند.

انحصارگری از اصول ممنوعه اسلامی است  
زیرا انحصارگری نوعی جلوگیری غیر مستقیم  
از مساوات و مانع امکان بروز استعدادهای و ابتکارات

است اسلام هر گز اجازه نمی دهد مال در دست عده  
مخصوصی حبس شود و در دست همانها بگردد قرآن  
می گوید: «کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم»

(۱) تا اموال تنها و منحصر آ در دست ثروتمندان  
در گردش نباشد.

آری در اثر انحصارگری و توسعه طلبی است  
که گروهی به ناز و نعمت میرسند گروه دیگر از حق  
حیات و حق معیشت خود محروم می شوند.

چنانکه علی (ع) میفرماید: «سارایت نعمة  
موفورة الا و فی جانبها حق مضیع» هیچ وضع  
مرفه و پرزرق و برقی را ندیدم الا اینکه در کنار آن

حق ضایع شده ای قرار داشت و در جای دیگر فرموده  
«ما جاع فقیر الا بما منح به غنی» (۲) هیچ فقیری  
گرسنه نماند مگر اینکه به سبب او، دارائی  
بهره مند گشت.

طبق مقررات اسلامی یک صندوق مشترک همگانی  
بنام صندوق بیت المال وجود دارد که تمام

نیازمندیهای همگانی از آن محل تأمین می شود  
افرادی که از کار کردن عاجز شده و قادر به امرار  
معاش نیستند بر عهده مسلمانان و حکومت اسلامی

است که وسائل رفاه و آسایش آنان را فراهم کنند.  
طبق خبر معروف: روزی علی (ع) از کوچه ای

عبور میکرد دید پیرمردی کنار کوچه ایستاده و گدائی

میکند حضرت از دیدن آن مرد بسیار تعجب کرد  
در صد جستجوی احوال پیرمرد برآمد تا ببیند چه  
شده که این مرد به این حال افتاده است؟

کسانی که پیرمرد را می شناختند گفتند که این  
پیرمرد مسیحی است و تا جوان بود و چشم داشت کار  
می کرد اکنون که جوانی و نیروی چشم خود را  
از دست داده، نمی تواند کار کند، پس اندازی  
هم ندارد، ناچار گدائی میکند.

علی (ع) خطاب به مردم فرمود: «عجب! تا  
وقتی که توانائی داشت از او کار کشیدید و اکنون  
او را به حال خود گذاشته اید؟! سوابق این مرد

حکایت می کند که در مدتی که توانائی داشته کار  
کرده است. بنابراین بر عهده حکومت و مسلمانان  
است که تازنده است او را تکفل کنند، بروید از

بیت المال به او مستمری بدهید» (۱)

در دین اسلام به احترام «حق معیشت» از احتکار

ارزاق عمومی شدیداً نهی شده، پیامبر اکرم  
فرمود: «هر که احتکار کند گناهکار است» اسلام در

جلوگیری از احتکار بعدی جاو رفته که محتکر را  
از دائره دین دور دانسته است: «هر که طعامی را  
چهل روز احتکار کند از خدا بری بوده و خداهم از  
او بیزار است» (۲)

زیرا احتکار وسیله ایست برای فشار مردم در  
ضروریات زندگی.

و همچنین اگر کسی بدهکار شود و قادر به پرداخت  
آن نباشد. طلبکار حق ندارد او را به فشار بگذارد  
خانه و وسایل زندگی او را از دستش بگیرد و او را

از هستی ساقط نماید و باید آنقدر مهلت بدهد تا قادر  
به پرداخت آن باشد.

«وان كان ذو عسرة فنطرة الی میسرة»

(۱) - سوره حشر آیه ۷ (۲) نهج البلاغه فیض الاسلام قسمت حکم شماره ۳۲۰

(۱) و مسائل الشیعه ج ۲/ ۲۲۵ (۲) حدیث نبوی تهذیب طوسی ۳۶۸/۶

# اسلام و مسلمانان در کشور ساحل عاج

بقیه از صفحه ۵۲

است و با مسؤولیت سنگینی که برعهده مسلمانان این کشور نهاده شده است، متناسب نمی باشد. همچنین با وجودیکه مساجد متعددی ساخته شده و به ویژه مسجد بزرگی در پایتخت وجود دارد و نیز رئیس جمهوری، مسجدی در شهر خود، در شمال کشور ساخته است، اما اینها برای تامین هدفهای گسترده اسلامی کافی نیست و نمی تواند ایدئولوژی اسلامی را در میان تمام افراد و قبایل

ضرورت گسترش تبلیغات اسلامی گرچه انجمن فرهنگی اسلامی در ساحل عاج، فعالیت‌هایی در راه پیشرفت اسلام و فرهنگ اسلامی دارد و مدارسی جهت تعلیم زبان عربی و نیز مؤسسات علمی تاسیس نموده است که گام‌هایی در راه اعتلای اسلام برداشته است و نیز گرچه معاون رئیس جمهوری این کشور، یک شخصیت مسلمان است اما با همه اینها تبلیغ اسلام در این کشور بسیار ناچیز

## مستضعف کیست؟ بقیه از صفحه ۲۸

آیا مستکبری می تواند ملت شوروی یا چین را به استضعاف بکشد؟ آیا ممکن است مستکبرین برای ملت انگلیس یا فرانسه، دام استضعاف بگسترانند؟ آیا ژاپنی‌ها در خطر استضعافند؟ (۱)

آیا غیر از این است که مستضعفان جهان را، همان ملت‌های ضعیف و ناآگاه و غیر مجهز تشکیل می دهند این وظیفه انسان‌های مسئول است که در گوش هر مستضعفی شبانه روز زمزمه کنند که:

بیاقوی شو اگر راحت جهان طلبی  
که در نظام طبیعت، ضعیف پامال است  
چه جالب است داستان ابوالعلاء معری که شاعر پارسی زبان ما آنرا چنین بیان کرده است:

قصه شنیدم که ابوالعلاء به همه عمر  
در مرض موت با اجازه دستور  
خواجه چو آن طیر کشته دید برابر  
گفت بمرغ: از چه شیر شرز به نگشتی؟  
مرگ برای ضعیف، امر طبیعی است؟  
لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد  
خادم او جوجه‌ای بمحض او برد  
اشک تأثر زهر دودیده بپشرد  
تانتواند کست بخون کشد و خورد  
هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

۱- اینجا مقصود از ملت، مجموع دولت و ملت است، یعنی قدرتهای خارجی نمی توانند شوروی یا چین یا انگلیس را به استضعاف بکشاند. لکن هیچ مانعی نیست که بگوئیم: مثلا ملت شوروی بوسیله ایادی حکومت خود، گرفتار استضعاف است. یعنی آنجا هم دو طبقه مستکبر و مستضعف وجود دارد.

در حد مطلوب گسترش بدهد .

کشورهای اسلامی به ویژه کشورهای که دارای امکانات علمی و فنی و نیروهای انسانی متخصص در اختیار دارند باید با تمام امکانات به کمک برادران مسلمان ساحل عاج بشتابند و گامهای برجسته‌ای در راه تبلیغ اسلام در این کشور نظیر اعزام مبلغ و توزیع کتابها و نشریات اسلامی و اعطای بورس تحصیلی به دانشجویان آن کشور بردارند ، به ویژه آنکه مادر آستانه قرن پانزدهم هجری قرار گرفته‌ایم و باید به این مناسبت طرحهای انقلابی در جهت پیشرفت اسلام پیاده کنیم .  
(ترجمه و تلخیص از مجله التضامن الاسلامی سال ۳۴ شماره ۵)

قبلاً گفتیم که ۳۰٪ از مردم ساحل عاج یعنی قریب ۲ میلیون نفر در بت پرستی و در حالت بدوی بسر می‌برند و همین معنی ایجاب می‌کند که تحرك سریعی در تبلیغات اسلامی به وجود آید تا این مردم که تا کنون نامی از اسلام نشنیده‌اند ، از این وضع دردناک نجات یابند . چنانکه قبلاً یادآوری شد ، مسیحیان توانستند در اثر تبلیغات ، ۱۰٪ جمعیت این کشور را به سوی مسیحیت جلب کنند ، اما آیا می‌توان انتظار داشت که ۳۰٪ جمعیت (مردم بدوی و بت پرست) بدون هیچ کوشش و فعالیتی به اسلام بگروند ؟

## اسراف و تبذیر بقیه از صفحه ۶۵

وان كثيرا من الخلقاء لم یغنی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات (ص آیه ۲۴)

بسیاری از شریکان برخی بر برخی تعدی می‌کند جز افرادی ایمان و نیکوکار . در دو آیه مورد بحث ، عنایت قرآن به جزئیات این موضوع بخوبی به چشم می‌خورد در حالی که در آیه نخست دستور می‌دهد که فرزندان آدم از انواع زینت های حلال در تمام احوال و بلاخص موقع اجتماع برای - عبادت در معبد ، استفاده کنند ، و در آیه دوم با لحن تندتری به پاسخ آنها که فکرمی‌کنند «تحریم زینت و پرهیز از غذاها و روزی های پاک ، نشانه زهد و پارسائی و مایه قرب بخدا است» می‌پردازد . (۱)  
ولی همین توجه به اصل موضوع ، قرآن را از توجه به جزئیات باز نداشته است و لذا فوراً به مسأله اسراف توجه میکند و اینکه می‌باید طبع زیاد طلب انسان ، از این دستور الهی سوء استفاده کند و راه اعتدال را به تجمل پرستی ، اسراف و تبذیر تبدیل نماید ، و می‌فرماید : **کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحب المرفین** : بخورید و بیاشامید اسراف مکنید خداوند اسرافگران را دوست نمی‌دارد .  
درست است که موضوع سخن در جمله «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» همان خوردن و آشامیدن است . ولی از آنجا که موضوع بحث در دو آیه ، اعم از این دو می‌باشد ، به قرینه این که در هر دو آیه ، بهره‌برداری از «زینت های الهی» (۲) مورد بحث قرار گرفته است نه خصوص خوردن و آشامیدن ، می‌توان گفت که این جمله ، به طور «مثل» وارد شده است و هدف از آن ، طرح قانون اعتدال در کلیه شئون زندگی و یا لا اقل میانه روی در بهره‌برداری از مواهب طبیعی است .

۱- در آیه نخست می‌گوید : خذوا زینتکم ، در آیه دوم می‌فرماید : قل من حرم زینت الله .